

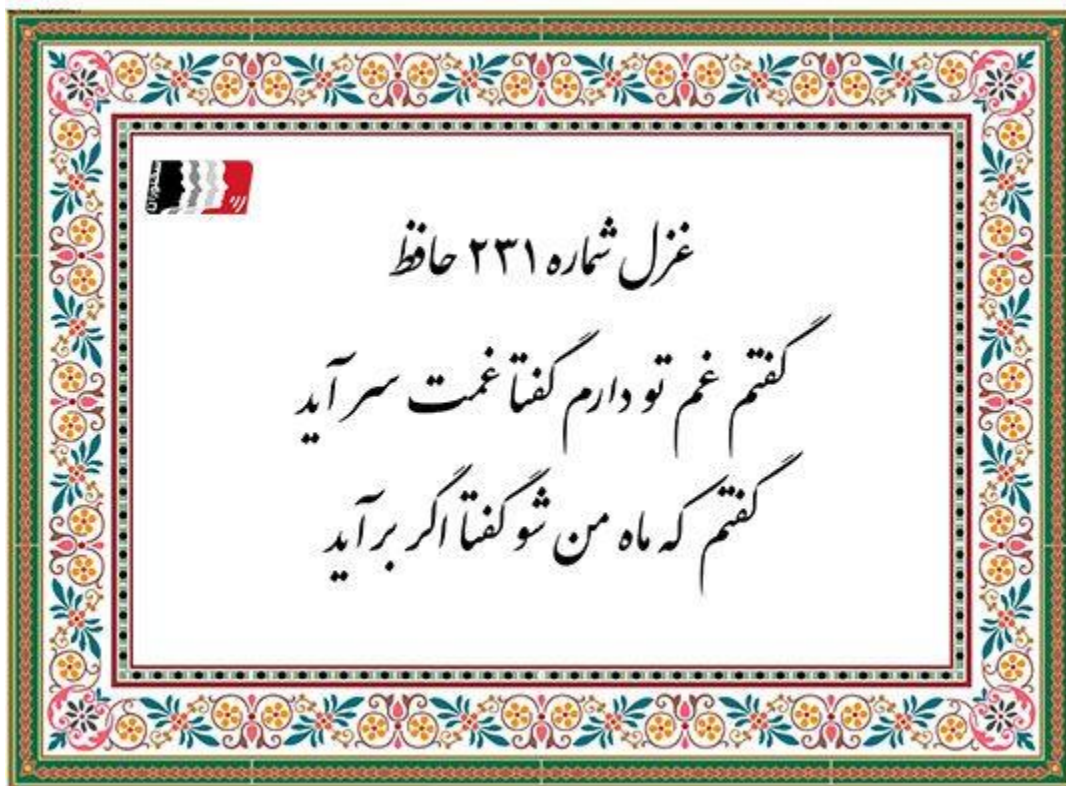
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۲۳۱ حافظ

گفتم: غم تو دارم، گفتا: غمت سر آید
گفتم: که ماه من شو، گفتا: اگر بر آید

غزل ۲۳۱ حافظ با گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید آغاز می شود. وزن غزل گفتم غم تو دارم ، مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. در شرح و تفسیر از کتاب شرح سودی بوسنوی ، شرح حافظ دکتر خطیب رهبر، دکتر عبدالحسین جلالیان و شرح شوق دکتر حمیدیان بهره گرفته شده است.

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی غزل و لغات



متن غزل ۲۳۱ حافظ

گفتم: غمِ تو دارم، گفتا: غمت سر آید
گفتم: که ماهِ من شو، گفتا: اگر بر آید

گفتم: زِ مِهْرُورُزَان، رسمِ وفا بیاموز
گفتا: زِ خوبرویان، این کار کمتر آید

گفتم که: بر خیالت راهِ نظر ببندم
گفتا که: شبِ رو است او، از راهِ دیگر آید

گفتم که: بویِ زلفتِ گمراهِ عالمم کرد
گفتا: اگر بدانی، هم اوت رهبر آید

گفتم: خوشا هوایی کز بادِ صبح خیزد
گفتا: خُنکُ نسیمی کز کویِ دلبر آید

گفتم که: نوشِ لُغلتِ ما را به آرزو کُشت
گفتا: تو بندگی کن، کو بنده پرور آید

گفتم: دلِ رحیمت کی عزمِ صلح دارد؟
گفتا: مگوی با کس، تا وقتِ آن در آید

گفتم: زمانِ عِشْرَت، دیدی که چون سر آمد؟
گفتا: خموش، حافظ، کاین غُصّه هم سر آید

شرح و تفسیر غزل ۲۳۱ حافظ

گفتم: غمِ تو دارم، گفتا: غمت سر آید
گفتم: که ماهِ من شو، گفتا: اگر بر آید

غم تو دارم: به درد جدایی تو گرفتارم

بر آید: [بَیْ] ایهام دارد بین طلوع ماه و برآورده شدن خواست شاعر، بدینسان که وقتی شاعر از او می خواهد که ماه یا معشوقه زیبای او شود در پاسخ به صورت دوپهلوی می گوید: اگر ممکن شود، اگر اصلاً آن ماه طلوع کند

معنی بیت: به جانان گفتم که به درد هجران تو گرفتارم. گفت بالاخره روزی این درد و غم تمام می شود روز وصال می رسد.
گفتم بیا و یار دلدار و معشوق زیبای من شو و کام مرا به وصال شیرین کن، دوپهلوی گفت: اگر امکان داشته باشد.

گفتم: زِ مِهْرُورَزَانِ، رَسْمِ وِفَا بِيَامُوزِ
گفتا: زِ خُوبَرُويَانِ، اَيْنِ كَارِ كَمْتَرِ آيِدِ

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای خوبرویان، ماهرویان آمده است: گفتا ز ماهرویان این کار کمتر آید

مهروزان: [م و ا] عاشقان

خوبرویان: زیبارویان، یار و معشوقکان زیبا

این کار کمتر آید: امکان ندارد، این کار هرگز ساخته نیست

معنی بیت: به یار گفتم، از عاشقان و عاشق پیشه ها شیوه وفاداری و برسر عهد و پیمان ماندن را یاد بگیر. گفت: وفاداری و بر سر قول و قرار ایستادن از دست زیبارویان بر نمی آید.

گفتم که: بر خیالت راه نظر بیندم
گفتا که: شبِ رُو است او، از راهِ دیگر آید

راه نظر: راه نگاه، منظور مردمک چشم است

شبرو: [ش ر] دزد، طرار، عیار. خیال یار هم مانند خود یار، نافذ و چالاک است و از هر راهی به ذهن وارد می شود.

معنی بیت: به جانان گفتم که دیگر حتی به تو فکر هم نمی کنم و اجازه نمی دهم خیال تو هم در ذهنم راه پیدا کند. گفت نمی توانی، چرا که خیال من چون دزدان و عیاران، چابک و چالاک و تردست است و هر قدر هم که مقاومت کنی او باز راه خود را به ذهن تو می یابد.

گفتم که: بوی زلفت گمراه عالمم کرد
گفتا: اگر بدانی، هم اوت رهبر آید

بوی زلف: بوی دلفریب زلف. بو و زلف هر دو در ادبیات عرفانی از پارادوکس برخوردارند. بو هم معنای پریشانی و سرگشتگی و هم دلالت بر راهنمایی دارد. زلف هم از طرفی نسانه کثرت و سیاهی و کفر و الحاد است و از طرفی نشانه ایمان و وحدت و سپیدی و نیکویی است.

معنی بیت: گفتم که بویِ دلفریبِ کفرِ زلفِ تو مرا گمراه عالم کرده است. گفت اگر نیک بیاندیشی، همان بوی گیسوی من راهنمای وصال تو خواهد بود.

گفتم: خوشا هوایی کز بادِ صبح خیزد
گفتا: خُنْکُ نسیمی کز کویِ دلبر آید

خُنْکُ: [خُ نَ] صوت است و به معنی خوشا. نیک و خرم باد

نسیم: [نَ] در اینجا هم به معنای بوی و رایحه است هم معنی باد ملایم

معنی بیت: گفتم چه حال خوش و خرمی دارد در هوای باد سحرگاهی نفس کشیدن. گفت خوشا بو و رایحه ای که از کوی معشوق به مشام می رسد.

گفتم که: نوشِ لَعَلَّتْ ما را به آرزو گُشت
گفتا: تو بندگی کن، کو بنده پرور آید

نوشِ لَعَلَّتْ: [لَ] شیرینی لبهائیت

ما را به آرزو گشت: آرزو به دل ماندیم. به تمنا و آرزوی خود نرسیدیم

بندگی کردن: [بَ دَ] / دِ کَ دَ [خدمت کردن، اطاعت کردن

بنده پرور: [بَ دَ] / دِ پَ رُ وَ [کسی که رعایت زبردستان خود را می نماید. بنده نواز

معنی بیت: گفتم که در تمنایِ چشیدنِ طعمِ شیرینِ لبهائیت، مردیم و آرزو به دل ماندیم. گفت تو عاشقی کن و رسمِ خدمت و اطاعت به جای بیاور که من خود آیینِ بنده‌نواری و دلجویی و تَفَقُّدِ غلامان و عاشقان را می دانم. خواجه در غزلی دیگر می فرماید: تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن / که خواجه خود روش بنده‌پروری داند

گفتم: دلِ رحیمت کی عزمِ صلح دارد؟
گفتا: مگوی با کس، تا وقتِ آن در آید

دلِ رَحیمت: دل بخشنده و مهربانت

عزم صلح: [ع ص] تصمیم و اراده آشتی

تا وقت آن درآید: تا وقت آن برسد

معنی بیت: به یار گفتم، دل بخشنده و مهربانت که تصمیم آشتی دارد؟ گفت به کسی نگو تا وقت آن برسد.

گفتم: زمانِ عِشْرَت، دیدی که چون سر آمد؟

گفتا: خموش، حافظ، کاین غُصّه هم سر آید

عشرت: [ع ر] مصحبت و معاشرت

سر آمد: تمام شد

معنی بیت: به یار گفتم دیدی که زمان وصال و معاشرت و مصاحبت چگونه به پایان رسید؟ گفت حافظ، دم درکش و خاموش باش، که دوره فراق و هجران به پایان خواهد رسید و روزگار وصال دوباره از راه می رسد.

نویسنده: دکتر زند